امکان و وقوع استعمال لفظ در بیش از یک معنا

شاگرد: اینکه خداوند ممکن است معانی محتمل را اراده کند، درست است اما چه دلیلی داریم که همه را اراده کرده است؟

استاد: شاید همان اوائل مباحثه‌ی سال نود بود؛ چند گام مطرح شد. یکی از آن‌ها همین بود که آیا اصالً ممکن است ای خیر؟! در کفایه گفته بودند که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا ممکن نیست، بعد یک عنوانی داشتند به نام «بقی شیء»، فرموده بودند: خُب، در روایات داریم که قرآن هفت بطن دارد، پس چطور می‌گویی محال است؟! فرمودند: خدای متعال آن‌ها را از لفظ اراده نکرده است؛ بلکه یک لفظ و یک معنا است. خُب، پس آن‌ها چیست؟ فرمودند: همه‌ی اراده‌ی یک معنا از یک لفظ، آن‌ها هم استقلالا اراده شده است. خُب، یک چیزی است که خلاف ارتکاز می‌شود. خود همین تتمه‌ای که در کفایه فرمودند برای کسانی که دنبال فکر بودند، می‌فهمند که یک جای بحث هنوز ناقص است. بنابراین این گام اول بود که مثل صاحب کفایه نگوییم محال است.

قبلاً عرض کردم خود مرحوم صاحب وقایه، شاگرد صاحب کفایه بودند. سر درس گفته بودند: محال است، چون لفظ پرانی، معنا پرانی است. یعنی اصالً مستمع هم نمی‌فهمد چه گفت، بلکه فقط معنا را می‌گیرد. یعنی لفظ در معنا، فانی است. آشیخ محمدرضا می‌گویند:[1] به استاد گفتم: این یعنی اگر من الآن در محضر شما کلمه‌ی «حجر» را بگویم، یعنی به شما سنگ زده‌ام؟! خوش ذوق بودند! شما می‌گویید: لفظ کاره ای نیست و معنا مهم است. استاد فرمودند: بله اما به حمل اولی! گفتم: من استاد را سنگ نمی‌زنم، حتی به حمل اولی! خُب، جواب صاحب کفایه هم خوب بود و در فضای عملی بود. اما ایشان به شوخی جواب دادند. می‌خواستند بگویند معناپرانی نیست. یک نحو تشبیه است. چون لفظ می‌تواند در مراتبی مرآت معنا باشد، شما تعبیری می‌کنید به فانی.

خود حاج آقا در درس اصول دارند. می‌گویند ممکن است. در مباحث الاصول نگاه کنید. استادشان مرحوم کمپانی مثل صاحب کفایه می‌گویند ممکن نیست. این عبارت را مکرر داشتند؛ می‌فرمودند: استاد ما در مسأله‌ی «ایاک نعبد» می‌فرمودند: عده‌ای قصد کردند - یعنی متعددها را - و با همین قصد کردن، رفتند و به مقاماتی هم رسیدند ولی ما هنوز بحث می‌کنیم که ممکن است ای محال است!

این برای گام اول بود. گام دوم این است که واقع شده است ای خیر. چه دلیلی بر وقوعش داریم؟ آنجا صحبت شد که من از مانع سؤال کردم. یک وقتی است که می‌گویی فی علم الله مانعی از آن اراده هست. این بحث بنده نیست. بحث بنده سر این است که یک لفظ هست و می‌تواند ده معنا را نشان بدهد و از آن اراده شود. این ده معنا هم فی علم الله، همه حق است. بگویی خُب، خداوند چرا ده معنا را اراده کند؟! بلکه از این لفظ یکی از آن‌ها را اراده می‌کند. خُب، چه مانعی از این هست که اراده کند؟! هیچی. خُب، وقتی مانعی نیست و لفظ هم تاب آن را دارد، اینجا است که یک چیزی می‌خواهد که اراده نکند. با این فرض که او ذهنی ندارد که غفلت کند. مثل ما نیست که عاجز باشد و بگوییم توجه نداشته است. بلکه علم او لایتناهی است و نیازی به توجه ندارد. اگر مسأله را به‌خوبی

تصور کنیم - فی علمه تعالی باشد و به عجز ما برنگردد - فقط نزد علم خدای متعال و اطلاق او، حضور و احاطه او به همه ی وجود و همه ی زمان ها باشد [مسالهٔ قابل فهم و حل است]. مثال های متعددی هم برای وقوع آن سابقا عرض کرده ام. الآن یک مقاله ی مفصلی شده است. سر همین که معانی متعدده در آیه شریفه هست ای نه. حال سر بر سد ای نه، باید ببینید. به گمان من مشکلی ندارد. حتی معانی ای که بالفعل مورد نیاز نیست و بعداً مورد نیاز می شوند.

شاگرد: از کجا می گویید می دانیم حق است؟

استاد: فرض می گیریم برای خداوند هست.

شاگرد: این فرض از کجا می آید؟ برای ما که می خواهیم معنای آیه را احراز کنیم، چطور می آید؟

استاد: سابقا اینها را مفصلا بحث کرده ایم. برای ما جز تمشی و اقتفاء از ظاهر عرف عقلاء ممنوع است. مفصل بحث کرده ایم. یعنی این حرف باعث نمی شود که ما هر احتمالی را بیاوریم. خیر؛ در تفاوت بین عالم ثبوت و عالم اثبات و اینکه در عالم اثبات تفسیر به رای حرام است، فقط در همان حدی که مرحوم شیخ الطائفه در مقدمه ی تبیان فرمودند. فرمودند: تفسیر به رای حرام است اما اینکه بگوییم از این عبارت محتمل است که چنین چیزی اراده شده باشد، حرام نیست. چون تفسیر نیست و به خداوند نسبت نداده ایم که آیه این را می گوید. بلکه می گوییم محتمل است که اراده کرده باشد.

لذا در حد بحث علمی، برای ما، مشکلی ندارد. اما بحث ما اصلاً اثباتی نیست. حرام است چیزی را به آیه نسبت بدهیم که استظهار عرف عقلاء در آن نباشد. دست در جیب کردن است. بله؛ اگر روایت موثوق الصدوری داشته باشیم که امام معصوم علیه السلام چیزی را فرموده باشند که ظاهر آیه نیست، آنجا به استناد حجیت حدیثی که مورد اعتبار است و امام معصوم علیه السلام بیان کرده است، مشکلی ندارد. این برای عالم اثبات است و الا خیر.

آن وقت بحث های مفصلی شد از مقدمه تفسیر برهان. تفسیر برهان برای خود مرحوم بحرانی است که چهار جلد است. البته من چاپ اسماعیلیان را دارم. چاپ اسماعیلیان پنج جلدی است؛ مقدمه ی آن، جلد صفر است. آن را به عنوان مقدمه ی تفسیر برهان قرار داده اند، ولی برای جد امّی مرحوم صاحب جواهر است؛ مرآة الانوار ای خودش تفسیر جدای بوده است که آقای اسماعیلیان به عنوان مقدمه ی تفسیر برهان که تفسیری روایی است، آن را آورده اند. آن کتاب مرآة الانوار خیلی لطیف است. ایشان چه کار کرده بودند؟ خُب، هر کسی یک ذهنیتی دارند. در جواهر اسم جد خودشان را برده اند.

من سال های قبل با این مقدمه مانوس بودم؛ در ذهن ایشان خیلی کار خوبی آمده است. مثل کتاب لغت، واژه هایی که در آیات شریفه محل تاویل معصومین علیهم السلام قرار گرفته است را به ترتیب الفبا آورده اند. کار زیبایی است. اگر کسی این کار ایشان را با امکان الآن بگیرد، خیلی گسترده می شود. خُب، ایشان یک نفر بوده اند.

منظورم این بود که گاهی امام معصوم علیه السلام برای یک واژه، تاویلی گفته اند که شما می توانید آن را جمع آوری کنید. آن وقت عرض کردم، گاهی مجموعه ای از روایات معصومین علیهم السلام نزد کسی که به روایات دل می دهد، در یک حدی در ذهنش فعال می شود. فعال می شود، یعنی وقتی بعداً آیات دیگر را هم می بیند دست خودش نیست، به آن اشاره ده حدیثی که در آن کتاب دیده، الآن که آیه را می بیند، ذهنش جمع بندی می کند و سراغ یک معنا می رود. یعنی گویا آن احادیث به ذهن او خط داده اند. آن جا بحث کردیم که تا چه حدی مجاز است از این خط دادن پیجویی کنیم. اینها را دیگر خودش از جیب در نیاورده است، از انسی است که به سایر روایات دارد، از آن انس در جای دیگر هم به

ذهنش می‌آید و حال این‌که آن روایت را در آن جا ندارید. آیا می‌توانید آن را ابراز کنید و به قرآن نسبت بدهید؟ ظاهراً همانجا خیلی صاف نبود که بتوانند نسبت بدهند. مگر این‌که به مرحله‌ای برسد که به قطع برسد. البته در اینجا هم نباید نسبت بدهد، بلکه نزد خودش اینطور است.

شاگرد: اسم صاحب مرآة الانوار، ابوالحسن عاملی نباطی فتونی است.

استاد: اصفهانی هم هستند. چون خود صاحب جواهر هم که عرب هستند، اصلاً به اصفهانی بودن معروف نیستند. به شیخ محمدحسن نجفی معروف هستند. در جواهر اسم ایشان را می‌برند.

شاگرد: اصل استدلالی که برای جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا فرمودید را به نحو مقتضی و مانع فرمودید؛ درحالی‌که در اشباه و نظائر در آیه‌های قرآن و در مقام قانون‌گذاری، این استدلال معقول به نظر نمی‌رسد. در مقام قانون‌گذاری آیه‌ای بیاید که از نظر استظهار عقلاء چند معنا داشته باشد، ما هم بگوییم چون مقتضی آن موجود است و مانع آن هم مفقود است، پس باید به تمام وجوهی که از لفظ برداشت شود، مکلف بود. یعنی لازم نیست یک قانون‌گذار در مقام بیان همه‌ی جهات باشد ولو این‌که صرفاً امکانش هست.

استاد: در این که اگر عرف عقلاء یک وجهی را از یک آیه نمی فهمند و مجاز نیستند و عند اللّه حجت ندارند که آن را به قرآن نسبت بدهند، هیچ تردیدی نیست.

شاگرد ۲: منظورشان این است که اگر ده معنا فهمیدیم، در فقه ملتزم می‌شویم که از آن ده معنا اطلاق‌گیری کنیم؟

استاد: اگر منظورشان این باشد؛ یعنی اگر فرض بگیریم که در عالم اثبات و در عرف عقلاء، از یک آیه، ده معنا را استظهار کنیم که عرف عقلاء هم همراهی کنند، در اینجا چند فرض دارد. فرض اثباتی خوبی است. یعنی عرف عقلاء همراهی کردند و ده معنا از آیه استظهار کردند. خُب، چه کار کنیم؟ آیا استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هست یا نیست؟ این اولین سنجش و بررسی است. اگر این ده معنا بتواند به یک جامع حقوقی و تقنینی برگردد که اصلاً استعمال لفظ در اکثر از یک معنا نیست. چون جامع دارد در آن جامع استعمال شده و یک معنا است. این ده تا هم شعب آن است.

اما اگر خود عرف عقلاء می‌بینند که واقعاً جامع ندارند؛ معانیای هستند که هیچ ربطی به هم ندارند...؛ مثلاً در آیه‌ی شریفه «عین» آمده است، شما باید از «عین» چشم را اراده کنید، یک جای دیگر طلا را اراده کنید، یک جای دیگر حارس و پاسبان را اراده کنید، یک جای دیگر چشمه را اراده کنید و ...؛ هیچ جامعی در معانیای که قصد می‌شود، ندارند. ولی عرف عقلاء، در این‌که این عبارت، آن ده معنا را برساند، همراه است. خُب، در اینجا چه کار می‌کنیم؟

مبنای مرحوم صاحب وقایه و آشیخ عبدالکریم [حائری یزدی] جالب است. آشیخ محمدرضا، ابوالمجد از علمای بزرگ محققین اصولیین هستند. ایشان فرمودند: من با مبنای استادم صاحب کفایه مخالفت کردم. من جلوتر عرض کردم که تقریباً ایشان پدر این بحث هستند. یعنی پدر امکان استعمال لفظ در اکثر از یک معنا ایشان هستند. آقای ایشان آشیخ محمدحسین صاحب تفسیر، در تفسیرشان می‌گویند: محققین از اصولیین می‌گویند استعمال لفظ در اکثر از یک معنا محال است. شاید یکی از ادله‌ای که پسر ایشان: آشیخ محمدرضا، این فضا را شکستند، این بود که ایشان در قله‌ی ادبیات بودند. رساله‌ی ایشان را ببینید خیلی بالا بوده‌اند. لذا می‌گویند در جلسه‌ی درس هم با صاحب کفایه مدام رفت و برگشت می‌کردند. حرف استاد را در کردند و مقاله‌ای نوشتند به نام «إماطة الغين عن استعمال العين في معنيين». در وقایه[2] این رساله آمده است.

ایشان می‌گویند بعد از اینکه رساله‌ی من منتشر شد و فضلاء و زملاء و هم شاگردی‌های من که در درس صاحب کفایه بودند، کتاب من را دیدند، ده‌ای از آن‌ها با آن مخالفت کردند و حتی بر آن رد‌یه نوشتند. مثلاً یکی از آن‌ها مرحوم آقاضیاء [عراقی] است. مرحوم اصفهانی هم همینطور هستند. ایشان در نهایه، تا آخر بر نمی‌گردند و نمی‌گویند ممکن است. [آشیخ محمدرضا] می‌فرماید: بین کسانی که با هم بودیم، حاج شیخ عبد الکریم حائری حرف من را تأیید کردند و از من هم جلوتر رفتند. دقیقاً این دو مبناء، حرف شما را پوشش می‌دهد. ایشان می‌گویند من می‌گویم اگر یک لفظی بین چند معنا مشترک است، اراده‌ی چند معنای استقلالی از آن لفظ ممکن است. اما خُب، وقتی در کلام آمده است چه کار کنیم؟ می‌گویند قرینه‌ی معینه می‌خواهد. اگر هفت معنا دارد، ولی فقط دو قرینه‌ی معینه داریم که در اینجا عین به‌معنای چشم و طلا است، شما نمی‌توانید به متکلم معنای پاسبان را نسبت بدهید. می‌گویند نزد من که استعمال را قبول دارم، برای استظهار از کلام نیاز به قرینه‌ی معینه داریم. لذا وقتی هیچ قرینه‌ای ندا‌شتیم، کلام مبهم می‌شود. یعنی ظاهر در هیچ‌کدام از معانی نیست. اما می‌گویند آشیخ عبدالکریم می‌گویند: خیر! وقتی کلام تابش را دارد و هیچ قرینه‌ی معینه‌ای ندا‌ریم، «یکون ظاهراً فی الجمیع». در اینجا می‌گویند: حاج شیخ از خود من جلوتر رفتند.

شاگرد: مؤید روایی استعمال لفظ در اکثر از یک معنا حدیث «إنّ‌المساجد للّه» در منظره‌ی امام جواد علیه‌السلام است که امام علیه السلام مطرح کردند و مخالفین هم چیزی نگفتند.

استاد: بله؛ مخالفین مخالفتی نکردند، این بحث پر فایده‌ای است.

شاگرد ۲: فرمایش شما مطابق آشیخ محمدرضا بود؟ فرمودید: در عالم اثبات نمی‌توانیم مگر این که ... .

استاد: در عالم اثبات، مثالی که آقا [یکی از حاضران] فرمودند، این بود که فرض گرفتند عرف عقلاء همراه می‌کنند. من عرض می‌کنم: وقتی عرف عقلاء با ده معنا همراه می‌کند، قرینه‌ی معینه برای یکی یا چند تا از آن‌ها هست یا نیست؟ اگر باشد، طبق مبنای آشیخ محمدرضا و حتی مبنای حاج شیخ هم در این فرض، قرینه‌ی معینه را می‌گیریم و این چند معنا را به آیه نسبت می‌دهیم و حکم شرعی هم داشته باشد از آن استظهار می‌کنیم. مثالی هم که آقا [یکی از حاضران] گفتند، حکم شرعی بود که حضرت علیه السلام استفاده کرده بودند: «إنّ‌المساجد للّه ...». مساجد را کف دست گرفته بودند.

شاگرد ۲: قرینه‌ی معینه در اینجا، به چه معنا است؟

استاد: خود ایشان در امامطه، شعرش را می‌آورند. می‌گوید کسی که کور است، کسی که فقیر است، کسی که تشنه است، همه‌ی آن‌ها به محضر ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله می‌آیند و از محضر ایشان «عین» درخواست می‌کنند. شما می‌بینید وقتی تشنه محضر حضرت علیه السلام می‌رود و «عین» می‌خواهد، آن عین، به‌معنای طلا است؟! طلا که او را سیراب نمی‌کند! فقیر است که وقتی به محضر حضرت علیه السلام می‌رود و «عین» طلب می‌کند، عین به‌معنای طلا می‌شود.

شاگرد ۲: منظورم این است که قرینه‌ی معینه مراتب دارد؛ گاهی معینه هست و می‌گوید: فقط برای یکی، اما گاهی قرینه‌ی معینه‌ای داریم که طوری نیست که مابقی را هم نفی کند.

شاگرد: دیگر معینه نیست.

شاگرد ۲: یعنی اصل تعیین مراد است.

استاد: بله، اصل تعیین شیء، نه به شرط لا از دیگران. تعیین دو جور به کار می‌رود. تعیین، یعنی این را معین می‌کند و نفی می‌کند غیرش را. در اینجا که قرینه‌ی معینه می‌گویی‌م، یعنی چند معنا هست، این قرینه‌ی «فقیرا» از بین هفتاد معنای «عین»، طلا را معین می‌کند. نه اینکه طلا را تعیین می‌کند و می‌گوید معنای چشمه نیست.

علی أی حال، اگر قرینه‌ی معینه به مرتبی که دارد، بود، اصلاً مشکلی نداری‌م. اما می‌گوی‌یم: عرف عقلاء همراهی می‌کنند و از یک آیه‌ی شریفه، پنج حکم شرعی را می‌فهمند، همه‌ی آن‌ها حجت است. صحبت در گام بعدی است که در خود عرف عقلاء قرینه‌های برای هر کدام از این‌ها نداری‌م. ولی تنها لفظ تاب آن‌ها را دارد. در اینجا مبنای حاج شیخ عبدالکریم می‌شود. اگر طبق مبنای حاج شیخ برویم که هیچ‌کدام بشخصه دلالت نکنند، ایشان می‌گویند: می‌دانیم که گوینده‌ی کلام بر معانی اشراف و احاطه‌ی مطلقه دارد، کلامی را فرموده است که این لفظ در همه‌ی آن‌ها هست، اگر آن معانی را استظهار کنیم، عقلاء هم با آن همراهی می‌کنند. فقط قرینه‌ی معینه نداری‌م.

---

[1]. نجفی اصفهانی، وقایة الأذهان، ج 1، ص 609: «ولما بيّن ذلك الأستاذ (صاحب الكفاية) في مجلس الدرس قلت له : أترى أنّي إذا قلت لك : الحجر ، رميتك به؟ فقال : نعم بالحمل الأوّلي. قلت : حاشا أن أتجاسر بذلك بجميع أنحاء الحمل. فأغرب الحاضرون ضحكا ولم ينبس ببنت شفة».

[2]. نجفی اصفهانی، وقایة الأذهان، ج 1، ص 16.

بازبینی #3
ایجاد شده 7 فوریه 2024 15:58:48 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 فوریه 2024 16:14:12 توسط ... .